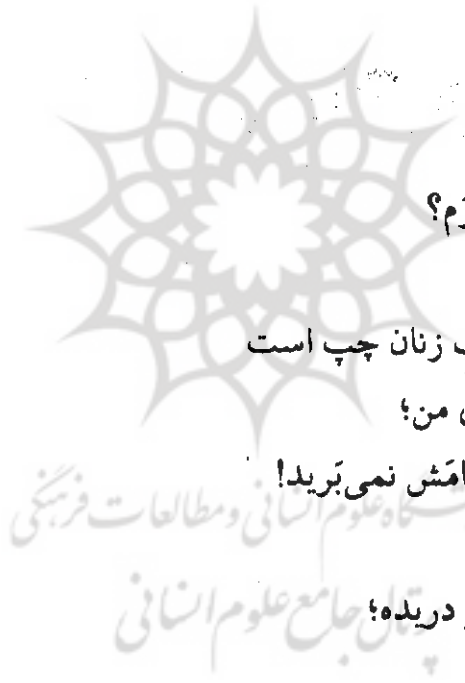


واپسین بخش سهراب کشی [برای نمایش]



ایستاده‌اید تا چشمانم را در بیاورم؟

یا دلم را از سینه بیرون بکشم؟

چیزی بگوئید که باور کنم خوابِ زنان چپ است

و این خوابِ من است پیش روی من؛

نه آنچه دلم راه بدان می‌برد، و نامش نمی‌برید!

نخست شنیدم پیام تلخی دارید!

سپس گفتید یکی آن یک را پهلو دریده؛

- و نگفتید کدام! -

گرچه نمی‌دانم کدام سوگی بزرگتر است؛

و آیا هر کدام به تنهایی

برای شکستنِ دلِ شیشه‌ای من بس نیست؟

کنار - کنار!

کدامتان لب باز می‌کنید؟

یا وانهاده‌اید خود دریا بم در چه آتشی هستم!

هاه - این تخته‌بندِ خون‌آلود،

همان دلاوری است که باد پُشتِ سر نهاد،

سوار بر خنکِ آرزو؟

نگوید که هست؛ و نخواهید به یاوه آرامم کنید!

به خدا که آشفشان است در دلم!

از من کیناره کنید زنان، که برای شمردن اشکهایم ایستاده‌اید!

آیا هزاره به پایان رسیده است؟

این جگر دریده هنوز از لبش بوی شیر می‌آید!

□

آسمان مگری، و زمین منال

و تو پُرخوان پُر به یاوه مخوان؛

که کار از گریستن گذشت، و نیایش و نالش!

نه، این از بخت تو نبود جانکم - مرا بود!

بخت تو آن گاه تیره شد

که فرزند من شدی!

تو نیکبخت بودی اگر مادرت ته‌مینه نبود

یا پدر، ته‌متن!

آه - مادرانِ سمنگان، هیچ زنی را از شما

ناخوب‌تر از این بر سر گذشته است؟

شما - که شوی در کنار خود دارید -

در من چگونه می‌نگرید که از شوی، تنها نامی بر من است؟

[غزان] آری - به نامی بسنده کرده‌ام که بزرگی‌اش،

جایی برای همتای خود نگذاشته!

[با نگاهی به تنکیش] آنها که رستم جوان دیدند؛

گفتند اینک جوانی رستم!

آه - دخترانِ سمنگان، که بهترین شما را بانوی وی می‌دیدم؛

در من به چشم زنی مَن‌گرید

که با کُشنده‌ی فرزند به بستر رفتم!

از میان شما کدامتان را دل به دیدار وی می‌زد؟

کدامتان خود را به نام وی می‌آراست؟

کدامتان دزدانه از دریچه،

در روی خوب او می نگریست؟

کدامتان را رنگ به دیدارِ وی گُلگون می شد؟

کدامتان در آینه خود را همسرِ وی می دید؟

پس می دانید درختَم چه گل ها داد؟

آن گاه که رنگِ رُخسارم به دیدارِ وی دیگر شد!

و دلم تپیدن گرفت!

خواستگارانم خواب مرا می دیدند؛

و او - آسان - خوابم ربوده بود!

آری در آینه خود را همالِ وی یافتم؛

و جامه آراسته تر خواستم!

به دیدن او - کُشنده ی فرزندم -

که مرا یک شبه این فرزند داد!

ای نکیر! آه - جای که را تنگ می کردی فرزند؟

از تو سزاوارتر به مرگ آیا کسی نبود؟

از اینهمه فرتوت و شکسته و مرگ آرزو که هست؟

این جهان آیا تاب دیدنِ بهتر از خود نداشت؟

بخوابِ کودکم - که شیر از پستانِ مرگ می خوری -

دیگر تو را پای گریز نیست؛

از خوابی که همواره از آن می گریختی!

بخواب و خوابِ شمشیر مبین!

و از پدر مپرس؛

که هر که نپرسید زنده ماند!

آرام - جانکم - که گهواره از من و تنکیش از پدر داری!

دیگر خوابِ بد نخواهی دید!

دیگر پرششی نخواهی داشت!

دیگر به خوابِ پُشتِ پا نخواهی زد؛

که در آن خود را یگه می دیدی!

مهربانی و نیکی واژه‌های فریب‌اند!
 [یکبارہ می‌خروشند] آیا این جوانی رستم نیست
 که به دست پیری وی از پا درآمده؟
 [هراسان] این چه تنکشی است که از آن خونابه می‌رود؟
 گویی به خوابهای اینهمه سالیان من ماند!
 نگویید خون سهراب است!
 و نگویید در مهربانی را گِل گرفته‌اند!
 و نگویید کوشش ما همه سود نکرد،
 که دو پیلتن یکدیگر را بشناسند!
 و نگویید که نمی‌گویید و بگویید!
 [انگشت به لب] لال می‌شوم. آری - لال -
 داناتر از من بسیارند؛
 ولی نه دلسوخته‌تر!
 پس در خاکستر خویش می‌سوزم - خاموش - از درون!
 [یکه خورده] گفتید به دست پدرش؟
 [با لبخندی بی‌رنگ] برای کشتن من دست‌یکی کرده‌اید؛ شما پسر و پدر!
 [می‌خروشند] چرا من باید همسر پسرگش باشم و مادر آن گشته پسر؟
 نه - این دیگر نه!
 من همسر هیچ کی‌ام! و مادر هیچ کسی! [انسانی و مطالعات فرهنگی]
 تنها بار زندگی‌ام تنکشی است خون آلود؛
 که امیدهای من در آن خوابیده! [جامع علوم انسانی]

بال و پرَم کی ریخت؟
 چرا به مهر یلی از جهان پری به زیر آمدم؟
 برایت گفته بودم سهراب؛ و تو افسانه پنداشتی!
 گفتمی می‌روم پدر را می‌آورم با پوزش و لابه پیش تو، برای همیشه!
 او تو را بُرد برای همیشه، بی پوزش؛ و لابه مرا ماند تا منم!
 آیا کسی به من رشک ورزیده بود؟
 آیا کسی مرا نفرین کرده بود؟

آیا کسی جادو در کارِ بختِ من کرده بود؟
آیا ناهیدِ خوبِ چهر، مرا همچندِ خود یافته بود؟
بِهَلِ دهانم باز شود و هر چه بخواهم فریاد کنم!
دل - برای چه می زنی؟
کم تو را زدند فرزند و پدر؟
شیشه یا پولادی؟
تو که از مهرِ پیلتن، رفت بشکنی!
و شکستی چون رفت!
هر سپیده به امیدِ پیامی خوش؛
و هر شام - نیافته - در بسترِ تنهایی!

□

به تَنکِشِ پاسخِ گرفتی از روزگار - یل؟
تو فرزندِ من بودی و بیهوده جهان می گشتی،
تا بدانی فرزندِ کتی!
تو فرزندِ من بودی نه پدرت!
من بودم که تو را خواستم!
و خود را چون ناهیدِ آسمان آراستم!
من بودم که به شبستان او شدم
- با تَنی تَبدار و دلی بی تاب -
و گفتم دوستانِ آن سهرابم که در توست!
مهربانی - چون کنیزی - چراغ در کف داشت.
مهربانی - چون کنیزی - راه روشن کرد.
جنگاوری که جنگاوران پیشِ وی سپر افکندند
سپر افکند پیشِ من!
واج گویان آینه گرفت - که مرد می ام یا پری -
پیایی - سه بار - زبانش گردید که: ای همه خوبی، از همه گیتی پناه به تو!
آه - مردان، شما چندین چه دروغید!
برای زنان سینه چاک می کنید!

و چون سینه چاکِ شما شدند، از سَر می رانید!
فرزند را نیکو می شمیرید - نه برای خودش -
که بزرگ داشتنِ نامِ شما!
خارِ آتش در شهری می اندازید
که نامِ شما خوار کرد!
هیچتان نیست کودکانِ در آتش!
زنانِ دریده دامن!
مردانِ بی شمشیر!
بهر نامِ سَر می دهید!
در این نام چیست که چندین به خوئش باید سُست؟

من از باغ گذشتم در شبِ مهتابی
و مهربانی - چون کنیزی - چراغِ روغن در دست!
کدام ما به سَر انگشت پرده را پس زد؟
- من یا مهربانی ام؟ -

برای دیدنِ یلی که تو در وی بودی!
و هفت خان آمده بود
- پُشتِ زین و زین بر پُشت -

تا تو را به من بسپارد! شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
نگاه می زده اش گرم کرد؛
و مستی از سَرِ مردِ سَرگشته پدید!

رتال جامع علوم انسانی

رُخانم از شرم سوختن گرفت؛
و دلم چنان زد که تشبِ رسوایی!
کدام ما به بچِ بچه چیزی گفت؛
که خامشی ما نگفته بود؟
هیچ دستی چراغ نکُشت؛

که ما - خود - آتش بودیم!

گفتش تو مرد میدانِ منی!

گفتم به منش بسیار که خواستارِ سهرابم!

وی خود را از تو رها کرد؛
آن گاه که مستِ زیباییِ من بودا
نرفت تا تو را به من سپرد؛
و نرفتم تا تو از آنِ من شدی!
میانِ ما مِهری تن به تن رفت؛
که ش این جنگِ تن به تن تاوان بود!
آه که در این داد و ستد، ما دخمه‌ی تو را می ساختیم!

□

نگرید زنان و جامه پُشت و رو مکنید!
نشیده‌اید که برخی ایران در سوگ نمی‌گریند؟
[می‌ماند] در سوگِ یکدانه هم؟
[می‌خروشد] یال و دُم اسبان بپُرید و گرنای، از تَه بدَمید؛
و نگویند که پیلتن این پیشکش به من فرستاده - از پس سالها که یادم کرد!
او تو را فرستاده - پیلتن؟
فرزند دادم به تنکشی؟
گشتی به دریای خون در اندازید که تنکیش سهراب می‌رسد!
سوخته دلا، پسر، که پدر به خواب می‌دید؛
خوابِ جاویدت خوش، که پدر تو را بخشید!
مرا چه بهره از گوری که تو را از سُم ستوران بسازند؟
مرا چه بهره از ستوران، چون تو بر پُشتِ آنان سواره نیستی؟
ننالید و زیان مگیرید زنان!
جامه مَدَرید و گونه مَخراشید!
گیسو مَبَرید و تن به دندان مَکنید!
آیا او فرزند شما بود؟
آیا شما دردِ بارداریِ وی کشیدید؟
یا هِشْتَنَش؟
آیا در دامنِ شما بالید؟
آیا پدر از شما می‌خواست؟
آه چرا به شبستانِ وی رفتم؟

چرا به روی خوبِ او نگریستم؛

و نهادم خوبتر از خود ببند؟

چرا در وی خیره ماندم از خوبی؛

و خیره ماندمش به روی خوبترم؟

بخواب کودکم، در خونِ خویشتن!

در خواب دیدم آمویه خون شد؛

و بر خیزابه‌های بی تابش

دوگشتی از آتش‌اندا!

در بادِ پیچ‌پچه بود که برادری برادر گشت!

و روزِ پیش‌تر، پور پدر گشته بود!

یار می‌گفتند یار به چاه افکند،

و فرزند، مادر به بندگی گرفت!

آسیای جنگ از خونِ همانندان تو می‌گردد؛

آن همگان که مهری گم شده دارند؛

و با جهان - تا ندارند - بر سر کین‌اندا!

ای‌ماندا! این کیست که نامش می‌بزنند: گرد آفرید!

کاش پسرگم را دست داده بود؛

و وی را به خود پابند کرده بود!

آه - تو شمشیرزن زنا، که زره پوشیدی!

و سوختگانت دانند گیسوانِ تا زمین داری

- که گل‌خود نیز نتوانست از آینه پنهان کرد -

چرا با وی - جز به کین - چهره بر نیفر وختی؟

دشمنی را چه نیکی شمری که با وی دوستی نورزیدی؟

ندانستی فریادِ وی از خویش است؛

و گردن‌کشی از خامی؟

چرا کودکم را از مهرِ خود شیر ندادی؟

و از وی به سهرابی دیگر آبستن نشدی؟

[گیران] چرا دلِ وی به ریشخندِ خود سوختی -

و با وی دلِ من؟

آیا مهربانی آسان‌تر نبود، یا خوش‌تر؟

[می‌خروشند] شما جنگاوران که اید؟

شمشیرهای خودستایی در دست!

نیزه‌های خودسری در مُشت!

سپر پیش فروتنی می‌گیرید!

تیر لاف از کمانِ خودپرستی پرتاب می‌کنید!

ژوبینِ خشم بر نشانِ خرد می‌اندازید!

شما که اید؟

کمندِ ترس در گردنِ آشتی می‌افکنید!

و گرزِ دشنام بر مغزِ لابه می‌کوبید!

شمایان - شما یید؛ ترسان از یکدیگر!

و همیشه می‌دانید یلی جایی هست،

که اُفتِ شما، خیزِ وی است!

آری - همیشه داسی هست که بدان ریشه‌ی شما برکنند!

[جاخورده] فریاد از من بود؟

بد مادری هستم!

کنارِ خُفته و فریادِ نابه خود؟

[لب و زجیده] ببخش - بی تاب دیدنت بودم!

گفتم هنگام شد که برخیزی!

بسیارند اینجا - بهتر از گرد آفرید - بی تاب دیدنت!

[دست بازی گنان] زنان، شیوه‌ی ایران کنید؛

چون کسی به راهِ فردوس می‌رود!

آری - پنجه در گیسوی چنگ زنید!

یاره‌ها بلرزانید و دست آورنجن!

[پشیمان] نه - بروید و مرا با وی واهلید!

ما دو تنها بودیم - وانهاده -

پس همان باشیم!

[اخر، نشان] برگردید به این تَنکِشِ سیم‌اندود،

که خون از آن در پیِ خونابه می رَوَد!
آیا راست است که یکدیگر نَبشناختند؟
اگر نشناخته زده، پس چه سرزنشی؟
گناه این خون بر وی مهلید!
گناه از ندانستن است، نه او!
تو چه دانی پشتِ هر چهرک چیست؟
پشتِ هر چهرک، شاید سهرابی است؛
پور رو بروی پدر!
گیرم کار دیگر بود!
گیرم تو پدر می کشتی!
آیا سرزنشِ گیتی بر تو نبود؟
رانده‌ی هر در نبودی و مانده‌ی هر راه؟
که به انگشت بنمایند و بگویند پدرکش!
در آبهای جهان، کدام -
تیغِ تو از خون می سُست؟
تو نیک انجام‌تر بودی از پدر جانا!
داغی نهادی بر دلِ وی، که در آن - تا همیشه - می سوزد!
با زخمِ هر زبان و تیرِ هر نگاه؛
با دیدنِ هر سهرابی!
[گریان] آه تهمتن، چگونه دل خوش گنم که اگر می شناختی نمی زدی؟
[می ماند] هاه؟ - چه کسی نشانه‌ها در هم کرد؟
شما که سرنوشت می دانید بگویید!
شما که آینده می خوانید!
[با تَنکِش] برادرَم که شانه به شانه بود با تو، چه شد؟
نگو که مغزِ وی پریشان یافتند!
تو را نگفتم نشانِ درفش و سراپرده و رخش؟
چگونه سرداری - بندی تو -
اینهمه، از هوش تو بُرد!
[می غُزد] چرا و چرا همه را چون خود راستگو پنداشتی؟

چگونه باوَرَت شد ایران، سَرِ زَبَرِ تیغ آمده رها کنند برای فرداروز؟
آیا چون مرگ می رسد نشانه ها گم می شوند،
و پدر پسر نمی داند؟

چرا گریبان ندرَم و گونه نخراشم؟
چرا موی بُرَم و گوشت از تن به دندان برنگنم؟
چرا چشم خون نکنم بدین سرخ کز پهلوی تو می رَوَد؟
چرا دو دیده به آتش نیفکنم؟
چرا نفرین نامه نخوانم ایرانشاه و تورانشاه را؛
که با خونِ جوان به پیری رسیده اند!
ندانستی که چون سپاهِ توران با خویش می بَری آماج تیرافکنانِ ایرانی؟
[می ماند] آیا مرا، در تو ندید؟

آیا تو - هیچ - به من ماننده نبودى، یا به وى؟
[می خروشد] چه کسی شنید شیر، بچه را نشناسد؟
[بی ناب] آیا رُخ پوشانده بودى، پُشت رَخچه اى ترس افزای،
یا چهره پوشیده بودت، چهرکی خشم آلود؟
یا شاید نادُرست، نشانه ها بود که من گفتم!
آرى - من او را با همه ی مِهَرِ وِى دیدم، و مِهَرِ به وِى!
تو را نگفته بودم سهراب؟

و او مرا با همه ی مِهَرِ من دیده بود، و مِهَرِ به من!
آه - نشانه های نابه کار!
من نشانه های مِهَرِ گفته بودم نه خشم!
چگونه از پس کینه ی تورانشاه و ایرانشاه
- تو یا وِى -

می توانستید یکدگر را، چنان که اید، بدانید؟
[می ماند] چنان که اید؟ چنان که شما اید؟
[غزان] شما که اید و گد اید؟
[گیج] شما - که اید - و - گد اید؟
[خروشان به تَنکِشِ آوران] اگر کسی از شما دیده مرا بگوید؛
چگونه شرم از دیده شُست آن تیغ

و دستی که آن تیغ گرفت
و یلی که آن دست به فرمان داشت
- آری؛ شرم به خون می شویند! -
بگویند چگونه بالا بُرد و چگونه زد؟
و کدام یلی جز وی، توانستی تیغ بالا بُرد در ایران،
و فرود آورد بر جگرگاهِ تهمینه در سمنگان؟

□

پس گفتید این همان تیغ است!
و گفتید اگر با تنکیش نیامد، از شرم روی من است!
چه دیدنی دارم من؟
بروید و مرا و اهلید با خوئش!
سوگواریم به شیوه‌ی خویش؛ مویه نمی‌کنم برای سرگرمی شما!
اشکِ مَنند این واژه‌های روان؛
نه چکامه‌ی گوسان!
من به راستی مَنم، نه چابک باز!
به دشنه‌ای دو کس از کف دادم؛
شوی و پسر!
آه بانوی آسمان که از تو هیچ نمی‌دانیم
سوگند به خودت که این خدایی نیست!
چرا مرا به زیبایی خود کردی،
و دل چنان سیماب،
که بر فریفته‌ی خود فریفته شود؟
چرا دل دادی تا بشکنی!
فرزند دادی تا بگیری!
جداشدنی نه آسان بود!
زایشی نه آسان بود!
تنها ماندنی نه آسان!
در بارگاه تو مرا بهتر از این بهره‌ای نبود؟
آه - ناهید خوبِ چهر، که مرا نه خانمان خواستی و نه فرزند!

سوگند به خودت که - خود - دل پیشِ تهمتِ داشتی!

چرا نگویم؟ - آری؛ هر چه باشد تو خود زنی؛

و برتافتی نیکبختی من!

نیکبختی من شبی به فردا نکشید!

نیکبختی من با بندِ دلم گسست؛

آن گاه که از سرِ دژ غریو بر کشیدند فریادخوان که هوش

رخش گم شده پیدا شد!

با تنکش شنیدی سهراب؟

پهلوان، از نبرد یاد آورد!

سورِ نگسترده برچیدند!

نیکبختی من بر رخس نشست و در هیاهو گم شد؛

همچنان که تو نشستی بر زین، در پی او!

آه بانوی آسمان، تو به من چه بخشیدی؛

جز دیدنِ مرگِ فرزند؟

اندوهی که گمش هم بسیار است؛

و تو از آن به من بسیار بخشیدی!

پس گفتید این دشنه‌ی اوست!

شما که این تنکش آوردید، پارانجِ خویش می‌گیرید!

پس گفتید نیامد از شرمِ روی من!

شرم از تو دور پهلوان!

این بار از دوشِ تو برمی‌دارم!

با وی بگوئید از تهمینه که منم: اندوهِ تو را پایان باد!

نفرینت نمی‌کنم!

از آن که با وی مهربانی کردی؛

هر چند پیش از آن دیر، که او دریا بد!

با تنکش گمان نکنِ پدرت با تو نیکی نکرد!

چرا - کرد!

رستم - پدرت - که تو را به من داد و از من گرفت،

رهاندت از کینه‌توزی خونخواهان!

این خارهای هرز زهردار تیغزار

— که از این سپس —

در راهت دَمادم سبز می شدند!

آری — مرا رهانید از سالیان چشم به در بودن!

از سالیان گوش بر آواز این و آن بستن؛

که کی و کجا،

و چگونه، و به کدام دست ناخجسته،

از پا درآمدی؛ و با کدامین ترفند!

اینک رها شدم — آری؛

بس بود اینهمه سالیان که چشم به راهِ وی بودم؛

و گوش به آوای تیره زن؛

تا کیی غریب برآید از هر سو — های!

— چه نشسته‌اید —

تهمتن، از تن گذشت!

بارِ دُوم است که پیلتن تو را به من بخشید؛

بارِ سُوّمی ش نیست!

تیغ نمی‌تواند ما را جدا کند، هر چند در دستِ تهمتن باشد!

پس گفتید این است آن دشنه‌ی خونخوار!

رستم هُتر به پایان برا

گشتن اگر نیک است، چرا یکی؟

به یک زخمه چرا دو تا نرنی؟

تو که پسر شناختی، کیی مرا بشناسی؟

فرزند پس گرفتی؛ مهر از تو پس می‌گیرم!

نه — دروغ نگویم؛

اینهمه از مهر می‌گنم — اگر نمی‌دانی!

این همان شبستان است؛

و همان جا که سهراب را به من دادی!

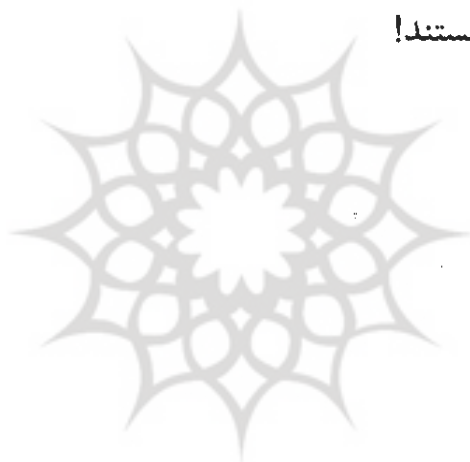
مویه بس کنید زنان!
پُشتِ دست مَکویید و لب مَکزید!
زاری مَکنید و پیش‌تر پا مَنهید!
همان جا بمانید اگر پس‌تر نمی‌روید!
آیا چنان شده‌ام که فرماتم نَبَرنند؟
شرم کنید؛ و اگر رو نمی‌گردانید، چراغ را بکشید!
شاید به لرزه بیفتم!
شاید به ناله درآیم!
شاید رنگم از روی بگریزد!
به نام هر که پرستید، چراغ را بکشید!
این - سُدا!

در آه من، همه‌ی مادران من هستند!

پس اینست آن دشنه!

به خود می‌زند! آه!

یک دم و رستی!



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

عمو سییلو ۱۳۴۹

رگبار ۱۳۵۰

سفر ۱۳۵۱

غریبه و مه ۱۳۵۲-۵۳

کلاغ ۱۳۵۵

چوپکهای تلوا ۱۳۵۷

مرگ یزدگرد ۱۳۶۰

باشو، غریبه کوچک ۱۳۶۴

شاید وقتی دیگر ۱۳۶۶

مسافران ۱۳۷۰

گفتگو با باد ۱۳۷۸

سگ کنشی ۱۳۷۹

شوشگاه علوم و هنر
پایان بخش علوم انسانی





بر روی پلاکطای نخستین جشنواره بین المللی فیلم تهران

گیا

روزنامه‌چی زاده پروانه منصوری / منتوجیر افروز

محمدعلی کشاورز / حسنعلی افروز

سیدالفرج دانی / سیدمحمد وکیل / باراند طاهری

روستگو کارگردان / بهرام بهمانی

گیا
بهمانی





۱۳۴

سفر THE JOURNEY

By Bahman Boshra

پروپوزیشن کاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سفر

THE JOURNEY

کارگردان:

بهرام بیضائی

نمونه کلاس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

۱۳۵



پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رمان علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

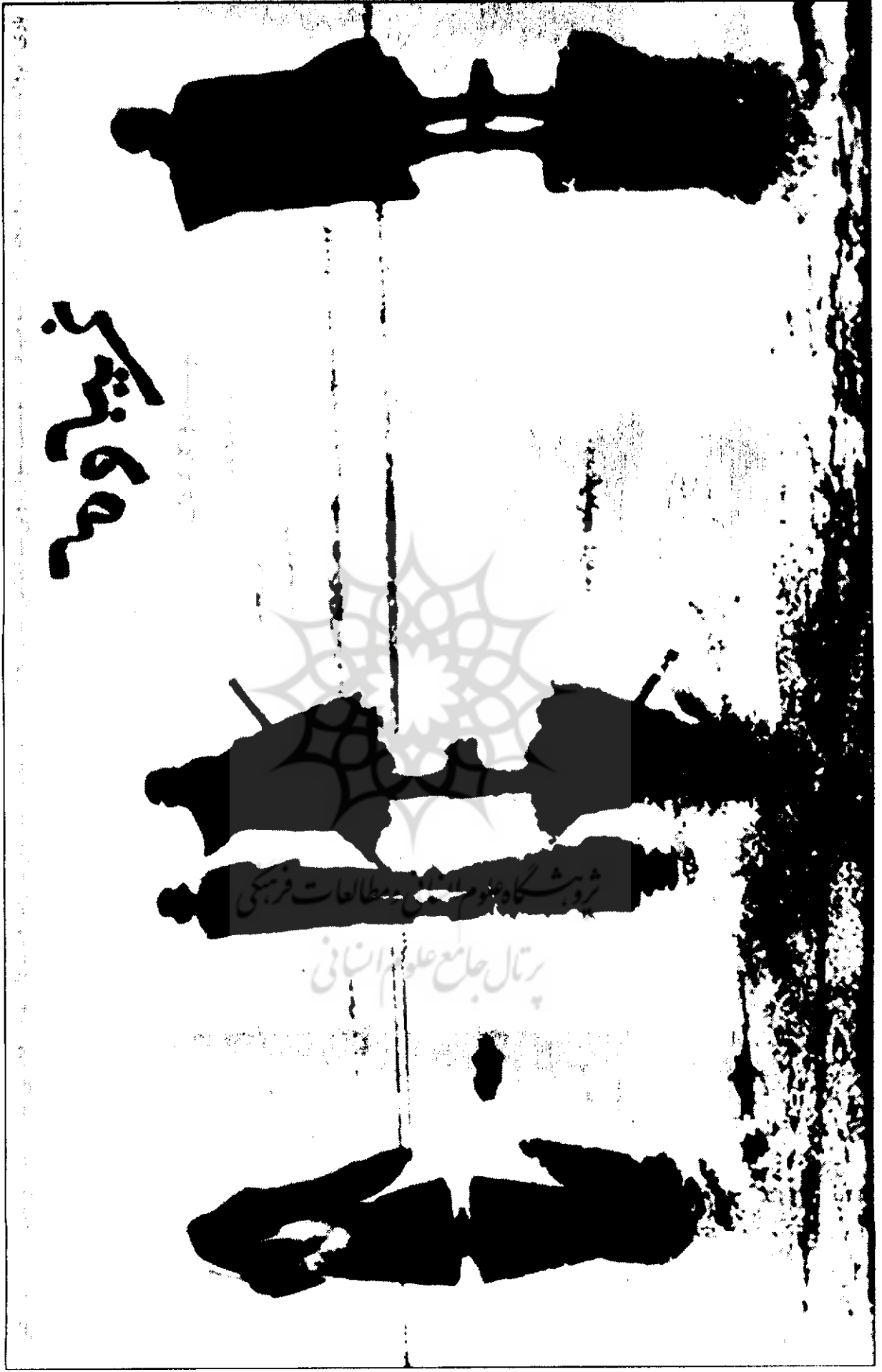
DEATH OF YAZDGERD

Journal of the Faculty of Humanities, Yazdan University

چهره کتاب



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



سہ ماہی

شوشکاہ نومبر ۱۹۶۸ء مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی



بهرام بیضائی

مسافران

گروه فیلم‌سازی لیسار

Travellers

A film by

Bahram Beyzaie

Cast: Mozdeh Shamsai, Jamileh Sheikh, Homa Rosta, Fatemeh Motemed-Aria,
Mahbubeh Bayat

Majid Mozaffari, Jamshid Esmailkhani, Hamid Amjad, Abla Pesiyan, Enayat Bakhshi

Director of Photography: Mehrdad Fakhimi

Music: Babak Bayat

Written & Directed by: Bahram Beyzaie

A LISSAR FILM GROUP PRODUCTION



پرویشگاه علوم انسانی و معارف و ادبیات
رتال جامع علوم انسانی

BABAK KARIMI & MAHSHID MUSSAOI
IN ASSOCIAZIONE CON FARABI CINEMA FOUNDATION

Presentano



Sussan Taslimi. Adnan Afravian. Parviz Purhosseini

BASHÚ

di
BAHRAM BEIZAI